

صحيفة الحسن عليه السلام

[18] مضطرب شد وبا ناراحتی شدید فریاد زد: جلوی این پسر را بگیرید که با مرگش مرا در هم نگوید، من هرگز نمی‌خواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند، زیرا نسل پیامبر قطع می‌گردد. امام خود را به قلب دشمن فرو برد و امام حسن علیه السلام ترسید مبادا پدرش ناگهان بدست شامیان کشته شود وگفت: چه ضرر دارد که برای رساندن خود به یارانت که در برابر دشمنان تلاش نکنی، امام منظور پسرش را دانست وبا آهنگی محبت آمیز فرمود: پسرم برای مرگ پدرت روزی معین شده است که از آن نمی‌گذرد وبا کوشش نمی‌تواند آنرا به تأخیر افکند و نه می‌تواند به آن شتاب ورزد، بخدا قسم پدرت باک ندارد که مرگ بسوی او آید یا او بسوی مرگ رود. جنگ همچنان پیش می‌رفت و پیروزی امام حتمی بود که معاویه با استفاده از حيله گری عمرو بن عاص دست به نیرنگ جدیدی زد، و دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه نمودند و مردم نادان قرآن ناطق را به خیال خام تمسك به قرآن رها ساختند و پراکندگی در لشکر باعث شد که امام بر خلاف رضایتش حکمیت أبو موسی اشعری را بپذیرد، عمرو بن عاص این پیرمرد ساده لوح را فریب داد و امام را از حکومت کنار زدند، پس از آنکه عمرو بن عاص أبو موسی را فریب داد او فریاد زد: ترا چه می‌شود خدایت لعنت کند تو مثل سگی هستی که زبان در آورده باشی، عمرو بن عاص او را به کناری زد وگفت: تو مثل خری هستی که کتاب بارت کرده باشد. چون خبر دردناك خلع امام بوسیله أبو موسی بین مردم عراق پخش شد آتش فتنه زبانه کشید، امام در چنین موقعیت اسفناکی صلاح دید که
